

بررسی پدیده اجتماعی «هنجارگسیختگی» و بازتاب آن در هزار خورشید تابان اثر خالد حسینی

مقاله پژوهشی

محمدحسین جواری (نویسنده مسئول)^۱

استاد ادبیات فرانسه و تطبیقی، دانشگاه تبریز

آرزو دستا

دانشجوی دکتری ادبیات فرانسه، دانشگاه تبریز

چکیده

پژوهش حاضر با تکیه بر رویکرد جامعه‌شناختی، به بررسی مفهوم هنجارگسیختگی (anomie) و بازتاب آن در رمان هزار خورشید تابان اثر خالد حسینی، نویسنده افغانی تبار مقیم آمریکا، می‌پردازد. حسینی جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که تحت تأثیر علل گوناگون از جمله بحران جنگ و خودکشی، دستخوش تغییرات شده و شخصیت‌های آن هنجارهای اجتماعی از پیش تعیین شده را زیر سوال می‌برند. این مقاله ما را قادر به مطالعه فقدان هنجارهای اجتماعی و نمود آن در ادبیات خواهد نمود. پدیده هنجارگسیختگی در این داستان به نقطه اوج خود می‌رسد و حسینی به کمک نوشتار انقلابی و واقع‌گرایانه‌ی خود، دنیایی را تصویر می‌کند که اغلب زنان، شخصیت‌های اصلی داستان، قربانی این هنجارگسیختگی می‌شوند. او با خلاقیت ادبی خود، دنیای تاریکی را می‌آفریند که قهرمان‌های داستانش تحت ستم ظالمانه قرار گرفته و بحران‌هایی همچون جنگ، فقر، فساد و تبعیض بر تاریکی هر چه بیشتر دنیایشان دامن می‌زند. در پژوهش حاضر، نظریه‌های فیلسوفان و جامعه‌شناسانی چون دورکیم، گویو و شزل در رابطه با هنجارگسیختگی را مطالعه خواهیم نمود. سپس، به بحث و بررسی عناصر این مفهوم در رمان حاضر خواهیم پرداخت و همان‌طور که گویو هنجارگسیختگی را دری به روی خلاقیت می‌داند، نمود زبانی و نوشتاری این مفهوم را طبق رویکرد زیما مطالعه خواهیم کرد.

کلمات کلیدی: خالد حسینی، هزار خورشید تابان، هنجارگسیختگی، خودکشی، نابرابری جنسیتی.

۱ - مقدمه

ادبیات از اوایل قرن بیستم برای مطرح نمودن موضوعات و چالش‌های ادبی متوسل به مطالعات چندرشته‌ای

1. E-mail: Mdjavari@yahoo.fr

DOI: <https://doi.org/10.22067/RLTF.2021.70704.1011>

شده است. در اوایل همین قرن، شاهد حضور نویسندگان و منتقدانی هستیم که اصالت موضوعات ادبی خویش را در جامعه‌شناسی می‌یابند. در همین راستا، در زمینه علوم اجتماعی نیز، ادبیات بخصوص رمان، نه تنها به عنوان آینه‌ای از جامعه تلقی می‌گردد بلکه زمینه مساعدی را برای مطرح نمودن بحث‌های جامعه‌شناختی همچون واقعیات و بحران‌های اجتماعی، سیاسی، پیشرفت صنعت و تکنولوژی و غیره فراهم می‌آورد، چراکه «رمان از نظر شکل و محتوا، نسبت به بقیه هنرها و همگام با سینما، به صورت مستقیم‌تری از پدیده‌های اجتماعی مایه می‌گیرد.» (زرافا، ۱۳۶۸: ۹) رمان، دنیای ذهنی نویسنده را به واقعیات اجتماعی پیوند می‌زند برای همین «جامعه‌شناسان با این دید، به ادبیات نگاه می‌کنند و اعتقاد دارند که از ادبیات می‌توان به عنوان سندی اجتماعی برای به دست آوردن نکات کلی تاریخ اجتماعی استفاده کرد» (ولک و وارن، ۱۳۹۰: ۱۱۰). در این عصر، مطالعاتی در زمینه مفاهیم جامعه‌شناختی حاکم بر یک اثر و کشف رابطه آن با جهان‌بینی نویسنده نیز صورت گرفته است. پیر زیما، یکی از منتقدان جامعه‌شناختی معاصر، با رویکردی نوین، به مطالعه «رابطه ادبیات و جامعه در سطح زبان‌شناسی» پرداخته است (زیما، ۲۰۰۹: ۲۷) همچنین در کتاب خود با عنوان راهنمای نقد جامعه‌شناختی^۲ بیان می‌کند که بحران اجتماعی می‌تواند «در قالب عناصر تخیلی و ادبی» نمود پیدا کند (زیما، ۱۹۸۵: ۴۹). طبق نظر زیما، رمان بیانگر هنجارها و عادات حاکم بر جامعه است اما گاهی «بحران، ارزش‌ها و هنجارهای یک عصر» را نیز دربرمی‌گیرد (همان، ۵۰).

در این قرن، به دنبال پژوهش‌های جامعه‌شناختی، مفهوم هنجارگسیختگی به عنوان پدیده‌ای اجتماعی مطرح شد. این مفهوم، بیانگر فقدان هنجارها و قوانین در یک جامعه است. رمان هزار خورشید تابان (۲۰۰۷) خالد حسینی، با به تصویر کشیدن دگرگونی‌های اجتماعی مربوط به اوضاع آشفته و جنگی افغانستان، نمونه‌ای بارز از حکایتی است که در آن هنجارهای اجتماعی و اخلاقی حاکم زیر سوال می‌روند. فضای سنگین حاکم بر داستان و شخصیت‌ها، آنان را وادار به شکستن هنجارهای موجود در جامعه می‌کند و زمینه مساعدی را برای بررسی مفهوم اجتماعی هنجارگسیختگی فراهم می‌آورد.

در پژوهش حاضر، ابتدا به معرفی واژه هنجارگسیختگی و معرفی نظریه‌های متفکرین و جامعه‌شناسان فرانسوی همچون فرانسوا شزل، امیل دورکیم، ژان ماری گویو خواهیم پرداخت و با بهره جستن از دیدگاه‌های آنها و رویکرد پیر زیما، شخصیت‌ها و جامعه‌ای را که حسینی به تصویر می‌کشد تحلیل خواهیم نمود و پدیده اجتماعی هنجارگسیختگی را با توسل به مثال‌هایی از رمان و با ارائه عناصری که باعث زوال شخصیت‌ها می‌شود، مورد مطالعه قرار خواهیم داد و به دنبال پاسخ به این سوال خواهیم بود که چگونه دگرگونی‌های

1. La vision du monde.

2. ZIMA Pierre. V (1985). *Manuel de sociocritique*. Harmattan, Paris.

اجتماعی تبدیل به چالش گفتمانی می‌شود و این‌که آیا رویکرد زیما «تحلیل جامعه‌شناسی متن»، روی رمان هزار خورشید تابان قابل اجراست یا نه. ما رویکرد زیما را برای مطالعه اثر انتخاب نموده‌ایم، چرا که این رویکرد منظر اجتماعی، زبانی و استدلالی را داراست. سوال اینجاست که چگونه مفهوم هنجارگسیختگی می‌تواند خود را در بافت نوشتاری و زبانی نشان دهد. زیما ادعا می‌کند که رویکرد وی رویکردی اصیل و نو می‌باشد و «بیشتر جامعه‌شناسان ادبیات (از گلدمن تا بوردیو) نتوانستند و یا نخواستند به آن توجه کنند» (همان، ۲۷).

۲- پیشینه پژوهش

از دیرباز ادبیات به عنوان آینه‌ای از جامعه تلقی می‌شود و آثار ادبی حقایق بسیاری را از جامعه منعکس می‌کند. ادبیات و جامعه‌شناسی همواره دوشادوش هم در حرکت بوده‌اند و این رابطه در قرن بیستم و با تحلیل آثار ادبی از دیدگاه جامعه‌شناختی تنگاتنگ گشته است. در واقع، «رمان، بهتر از هر اثر ادبی دیگری می‌تواند ساختار اجتماعی را در خود بازتاب دهد» (غلام، ۱۳۸۳: ۱۴۲). نقد و بررسی آثار ادبی از دیدگاه جامعه‌شناختی در ایران کمتر مورد ارزیابی قرار گرفته است و جزء دانش‌های نوپا محسوب می‌گردد. در این زمینه می‌توان به مقالاتی چون بررسی آثار طاهر و طار بارویکرد جامعه‌شناختی توسط عبدی (۱۳۹۱)، بررسی نقد نظریه‌های جامعه‌شناختی ادبیات توسط عسگری حسنگلو (۱۳۸۶) اشاره نمود. از طرفی، تحقیقات داخلی بر روی آثار خالد حسینی بسیار اندک‌اند. از جمله پژوهش‌های قابل تأمل می‌توان به مقاله «نقد اجتماعی-سیاسی رمان بادبادک‌باز به روش ساختارگرایی گلدمن» توسط معبودی (۱۳۹۷) و «تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت رمان بادبادک‌باز» توسط نوروزی (۱۳۹۳) اشاره نمود. رمان هزار خورشید تابان که یکی از آثار موفق حسینی بعد از بادبادک‌باز به‌شمار می‌آید نیز کمتر مورد توجه پژوهشگران داخلی قرار گرفته است. در این زمینه می‌توان به تنها پژوهش انجام گرفته «بازتاب شرایط اجتماعی زنان افغانستان در رمان هزار خورشید باشکوه بر اساس رویکرد تطبیقی و مطالعات میان رشته‌ای» توسط زینی‌وند (۱۳۹۵) اشاره کرد. اما راجع به موضوع حاضر تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است و این پژوهش برای اولین بار با رویکرد توصیفی-تحلیلی به مطالعه پدیده آنومی و بسترهای بروز آن در جامعه به تصویر کشیده شده افغانستان، و نمود ادبی آن طبق رویکرد زیما در کتاب هزار خورشید تابان خالد حسینی می‌پردازد.

۳- بحث

۱-۳- پایه‌های نظری هنجارگسیختگی

جا دارد ابتدا به بررسی ریشه‌ی واژه هنجارگسیختگی بپردازیم. واژه هنجارگسیختگی برگرفته از کلمه یونانی

anomia است و بیانگر وضعیت جامعه‌ای است که فاقد هنجارها و قوانین می‌باشد. مفهوم هنجارگسیختگی در معنای مدرن آن برای اولین بار در اثر گویو^۱ مطرح شد. او همچنین از «اخلاق هنجارگسیخته» صحبت به میان آورد که زائیده افراط و سوءاستفاده از آزادی فکری و آزادی عمل در یک جامعه است.

با این حال دورکیم، با وام گرفتن از گویو، معنای تازه‌ای به این مفهوم می‌دهد و آن را در کتاب تقسیم کار اجتماعی^۲ مطرح می‌کند. به عقیده وی، هنجارگسیختگی به معنای فقدان قانون در لایه‌های مختلف جامعه است. این فقدان «مانع تقسیم کار و ایفای نقش اجتماعی» آن می‌شود، و عامل برخی «خودکشی‌ها» می‌گردد (کریر، ۲۰۰۹: ۲). همچنین دورکیم مفهوم هنجارگسیختگی را در «اشکال غیر معمول تقسیم کار» به کار می‌برد که باعث «تضعیف همبستگی» در جامعه می‌شود (همان، ۳۴) علاوه بر این، وی در اثر معروف خود، خودکشی^۳، از این مفهوم به عنوان پدیده‌ای که باعث خودکشی می‌شود صحبت می‌کند، پدیده‌ای که خود نیز حاصل از بین رفتن ارزش‌های یک جامعه است. هنجارگسیختگی باعث می‌گردد فرد از وضعیت خود در جامعه ناراضی بوده و به خودکشی روی آورد. به عقیده وی، هنجارگسیختگی در جامعه مدرن امری روزی، یکی از «فاکتورهای معمول» خودکشی است (دورکیم، ۱۸۹۷: ۲۸۸). با وجود اینکه دورکیم اولین جامعه‌شناسی نیست که از این مفهوم سخن گفته اما با این حال او را جامعه‌شناس این مفهوم می‌دانند.

شزل^۴ نیز هنجارگسیختگی مطلق را نتیجه «نفی همبستگی» می‌داند (شزل، ۱۹۶۷: ۱۵۱) طبق نظر او، عدم توازن بین اهداف مشخص جامعه و ابزاری که جامعه برای اعضایش فراهم می‌آورد باعث ایجاد هنجارگسیختگی می‌گردد. شزل در مقاله خود با عنوان «تأملاتی بر طبیعت هنجارگسیختگی»^۵ به مقایسه تحقیقات دو نظریه پرداز مرتون^۶ و دورکیم می‌پردازد و درمی‌یابد که مرتن، نظریه پرداز آمریکایی، به دنبال کشف عواقب هنجارگسیختگی است در حالی که دورکیم آن را زائیده ساختار بد نظام اجتماعی می‌داند. برای مرتن، ارتباط آن با فرد اهمیت دارد ولی برای دورکیم ارتباط آن با جامعه (همان).
به موازات نظریه پردازانی که مفهوم هنجارگسیختگی را بیشتر در جامعه‌شناسی به کار می‌برند، برخی دیگر

1. GUYAU, J-M (1885). *Esquisse d'une morale sans obligation ni sanction*. Fayard, Paris.
2. DURKHEIM É (1893). *De la division du travail social*, PUF, Paris.
3. DURKHEIM É (1897). *Le Suicide*, Félix Alcan, Paris.

۴. استاد جامعه‌شناسی دانشگاه سوربن (پاریس ۴). مطالعات وی بیشتر بر پایه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی عمل و جامعه‌شناسی سیاسی انجام گرفته است.

5. CHAZEL F (1967). *Considérations sur la nature de l'anomie*. Paris: Revue française de sociologie.

۶. رابرت کینگ مرتون (۱۹۱۰-۲۰۰۳)، دانشمند و نظریه‌پرداز حوزه جامعه‌شناسی علم. وی در توسعه‌ی علم سنجی نقش مهمی ایفا کرده است. «اثر متیو» و «نظریه استناد» از جمله مشهورترین نظریه‌های وی می‌باشد.

چشم‌اندازی اجتماعی - ادبی برای آن ترسیم می‌کنند. از جمله منتقدانی که به بررسی و بسط این مفهوم در متون ادبی پرداخته‌اند می‌توان به زیما و دووینیو اشاره نمود. دووینیو با تحلیل شخصیت‌های غیر معمول^۱ نمایشنامه‌های درام شکسپیر به مطالعه این مفهوم می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که تمامی آن شخصیت‌ها با هنجارها «بیگانه» هستند، یا دیگر آن را «قبول ندارند» و یا این هنجارها برایشان «پوچ» بنظر می‌آید (زیما، ۱۹۸۵: ۵۰). همانندگویو، دووینیو نیز اعتقاد دارد که با نگاهی جدید باید به بررسی هنجارگسیختگی پرداخت.

علاوه بر این زیما، در کتاب خود هنجارگسیختگی را به‌عنوان یکی از «مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی» بیان می‌کند (همان، ۱۶) زیما، با بهره‌گیری از تحقیقات دووینیو و دورکیم، معنای خود را از جامعه‌شناسی متن مطرح می‌کند. هدف زیما، ارایه معنایی ساده از این مفهوم و یا بررسی رابطه آن با جهان‌بینی نویسنده و یا گروهی خاص به روش گلدمن نیست، بلکه او تلاش دارد پا را از این تحلیل‌ها فراتر گذاشته و نمود زبانی و ادبی این مفهوم را در آثار ادبی نشان دهد: «در این راستا، جامعه‌شناسی متن به نقد گفتمان ایدئولوژیک تبدیل می‌گردد» (زیما، ۲۰۰۹: ۲۷).

۳-۲- گذری به رمان هزار خورشید تابان

رمان هزار خورشید تابان، که در سال ۲۰۰۷ به چاپ رسید یکی از درخشان‌ترین آثار خالد حسینی، نویسنده موفق افغانی ساکن آمریکا، پس از بادبادک‌باز (۲۰۰۳) است که او را در صدر پرفروشترین نویسندگان نیویورک تایمز قرار داد. در این داستان، نویسنده به بیان وضعیت بحرانی جامعه افغانستان معاصر می‌پردازد. همچنین، به جستجو و کاوش در مسیرهای مختلفی دست می‌زند که طی آن خانواده‌ها پرورش می‌یابند، آزرده و جریحه‌دار می‌شوند، مورد خیانت قرار می‌گیرند و گاهی نیز برای یکدیگر دست به فداکاری می‌زنند. حسینی سرنوشت محتوم زنانی را به تصویر می‌کشد که در چنین جامعه بحرانی‌زده‌ای زندگی می‌کنند. مریم، شخصیت اصلی داستان، دختر نامشروع بازرگانی افغانی به نام جلیل است که با مادر رنج‌دیده خود در روستایی به دور از هیاهو زندگی می‌کند و آرزوی زندگی در کنار پدر و در شهر را در سر می‌پروراند. مادر که نمی‌خواهد دخترش که دیگران او را حرامی می‌خوانند توسط دیگران تحقیر شود، سعی می‌کند او را از این خواسته منع نماید اما مریم همچنان پافشاری کرده، مادر را ترک کرده و به کابل می‌رود. اما واقعیت برایش عین رویا اتفاق نمی‌افتد و نگهبان خانه از ورود او ممانعت می‌کند. مریم روز را جلوی خانه سپری می‌کند تا اینکه جلیل برگشته و او را به داخل راه می‌دهند. دوزن دیگر جلیل که هر کدام نیز دختر دارند از حضور مریم ناخرسند هستند و سعی دارند او را از خانه بیرون کنند. تحقیر زنان و بی‌تفاوتی پدر باعث می‌شود مریم آنجا

را ترک کرده و نزد مادر خود برگردد. اما زمانی که به خانه می‌رسد صحنه‌ای تکان‌دهنده قلب او را می‌فشد. مادرش را آویخته به دار می‌بیند. مریم از سر ناچاری، دوباره نزد پدر برگشته و نامادری‌ها جلیل را مجبور می‌کنند تا با پیشنهاد ازدواج رشید، مردی حدوداً چهل ساله موافقت نماید و مریم با نارضایتی تمام به عقد رشید درمی‌آید.

در این رمان، حسینی زندگی دوزن را به هم گره می‌زند. لیلا، دختر یک معلم روشنفکر، عاشق تحصیل است و دوستانش آینده‌درخشانی را برای او متصور هستند. مادر لیلا داغدار پسرانیست که به جنگ رفته‌اند و خبری از زنده بودن آنها ندارد. لیلا و طارق، دو دوست کودکی، عشقی ناکام را تجربه می‌کنند. طارق به دنبال شرایط خانوادگی مجبور به ترک شهر و لیلا می‌شود. به دنبال جنگ داخلی و مسایل سیاسی، بر اثر بمبی که به خانه لیلا اصابت می‌کند، لیلا پدر و مادرش را از دست داده و به دلیل نداشتن قیّم، تن به ازدواج با رشید می‌دهد. ورود لیلا به زندگی رشید و مریم و آوردن فرزند، صفحه جدیدی از ناکامی‌ها و سرخوردگی‌ها را برای مریم باز می‌کند. روابط خصمانه ابتدایی آنها در طول داستان مبدّل به رابطه‌ای دوستانه می‌شود که در انتها بیشتر شبیه رابطه یک مادر و دختر می‌نماید. با این حال، تحمّل رنج زندگی با رشید چنان سنگین است که مریم ناخواسته دست به کشتن او می‌زند. در ادامه به بررسی عواملی خواهیم پرداخت که شخصیت‌های داستان را به سمت هنجارگسیختگی سوق می‌دهد.

۳-۳- تأثیر هنجارگسیختگی بر شخصیت‌های داستان

۳-۳-۱- خشونت در بطن خانواده

خشونت که حاصل واکنش به وضعیتی خاص و تحقّق نیافتن خواسته‌ها و توقعات فردی است از عناصر اصلی در این داستان به‌شمار می‌رود. در واقع، خشونت یکی از عوامل سوق جامعه به وضعیت هنجارگسیختگی است. در این رمان، نویسنده خانواده‌ای را به تصویر می‌کشد که در آن زن، چه در نقش همسر، چه در نقش مادر و چه در نقش دختر، قربانی خشونت‌ست که در موقعیت‌های متفاوت از طرف مرد خانواده بر او تحمیل می‌گردد. خشونت گاه کلامی است، گاه فیزیکی و اغلب اوقات هر دو نوع خشونت علیه زن به‌کار گرفته می‌شود. اولین قربانی خشونت کلامی، مریم، شخصیت اصلی داستان است. او که حاصل رابطه نامشروع پدرش با زنی خدمتکار است همواره از طرف اطرافیان تحقیر شده و با واژه حرامی مورد خطاب قرار می‌گیرد، به طوری که حتی مادر وی نیز برای این که او را از رفتن به پیش پدر منع کند به او متذکر می‌شود که فرزند نامشروع و حرامی جایگاهی در خانواده ندارد: «سرنوشت ما در زندگی این است، مریم. زن‌هایی مثل ما. ما تحمّل می‌کنیم. همینیم و بس. می‌فهمی؟ به علاوه، تو مدرسه همه بهت می‌خندند. واقعا. اسمت را می‌گذارند حرامی. چیزهای وحشتناک درباره‌ات می‌گویند» (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۸).

قربانی خشونت فیزیکی نیز خود مریم است. او که بالاجبار تن به ازدواج با رشید داده قلباً حاضر به تمکین شوهر و به جا آوردن روابط زناشویی نیست اما در آن جامعه مردسالاری که اطاعت نکردن از مرد حکم مرگ را دارد، او برخلاف میلش سکوت کرده و رنج رابطه‌ای غیرعاشقانه را به تن می‌خرد. هر چند رشید سعی دارد مأمونی آرام برای مریم فراهم آورد اما هرگاه که برخلاف میلش عمل می‌شود دست روی مریم بلند کرده و او را کتک می‌زند:

«دست‌های نیرومند او به آرواره مریم چنگ زد. دو انگشت خود را توی دهانش فرو کرد و باز شد کرد. بعد سنگریزه‌های سرد و سخت را در آن ریخت. مریم تقلاً کرد که نگذارد، من من کرد، اما رشید همچنان سنگریزه‌ها را به دهانش ریخت. لب‌هایش به ریشخند لوجه شده بود. گفت: حالا بجو! مریم با دهان پر از ماسه و سنگریزه من من کنان به التماس افتاد. از گوشه چشم‌هایش اشک جاری بود» (همان: ۱۱۲).

تأثیر منفی نگاه‌های سرد، بی تفاوت و تحقیرآمیز رشید پس از ازدواج دوم و به دنیا آمدن فرزندش به حدی سنگین می‌شود که مریم فکر فرار از خانه و حتی کشتن رشید را در سر می‌پروراند. این خشونت‌های فیزیکی پس از ناتوانی وی در به دنیا آوردن فرزند و چندین سقط مکرر شدت می‌یابد. مریم چاره‌ای جز تحمل رنج ندارد. انزوا و سکوت مریم گواهی ست بر خشوتی که گوش شنوایی در جامعه ندارد. «گفته بود یادم آن می‌آورد ما زن‌ها چطور رنج می‌بریم. چطور ساکت هر چه بر سر ما بریزد تحمل می‌کنیم» (همان: ۹۹).

دومین شخصیت رمان، لیلا از این قاعده مستثنی نیست. مادر وی چشم به راه پسرانش است که به جنگ رفته‌اند و جز انتظار نقش دیگری در خانواده ایفا نمی‌کند و توجهی به همسر و دخترش ندارد. «مامان بیشتر روزها را در بستر می‌گذراند. لباس سیاه می‌پوشید. {...} و لیلا چی؟ لیلا به نظرش می‌رسید که برای مامان هیچ است» (همان: ۱۵۰). رفتارهای سرد و بی تفاوت مادر، لیلا را بر آن می‌دارد که در خلوت خود به فکر فرار با معشوقش طارق باشد اما محبت پدر و دختری او را از این کار منع می‌کند: «به خاطر پدرم نمی‌شود بیایم. تنها چیزی هستم که برایش مانده‌ام. قلب او هم نمی‌تواند این جدایی را تاب بیاورد» (همان: ۱۹۵). طارق به خاطر خانواده خود راهی شهری دیگر می‌شود و لیلا نیز بخاطر خانواده‌اش ماندن را بر رفتن ترجیح می‌دهد، خانواده‌ای که پس از مدت کوتاهی در اثر بمباران از هم می‌پاشد.

لیلا پس از عشقی ناکام، و برای سرپوش گذاشتن بر فرزندى که از طارق در راه دارد، همسر دوم رشید می‌شود و دختری برایش به دنیا می‌آورد. اما پس از خبر زنده بودن طارق و آمدن وی، رشید به عشق آن دو آگاهی یافته و می‌فهمد که این فرزند حاصل عشق آنهاست. او بسیار خشمگین شده و شروع به کتک زدن لیلا می‌کند. او می‌خواهد خود انتقام چنین خیانتی را از لیلا بگیرد چرا که جامعه چنین اجازه‌ای را به مرد می‌دهد: «لیلا را گیر انداخت. او را به دیوار کوبید و پشت سر هم با کمر بند به تنش ضربه زد، سگک کمر بند

به سینه، شانه، دست بلندشده‌اش و انگشت‌هایش گرفت و با هر ضربه خون بیشتری جاری شد» (همان: ۳۶۴). چنین خشونت‌هایی از طرف رشید خشونت دیگری را از طرف مریم به دنبال می‌آورد. او که شاهد رنج دیدن لیلا زیر دستان رشید است، و خود نیز سال‌ها تحت خشونت، فشار و زور او زندگی کرده، بدون فکر به عواقب کار، تصمیم خود را می‌گیرد و بیل را بر سر رشید فرود می‌آورد:

«بنابراین مریم باز بیل را بالا برد، تا آنجا که می‌توانست بالا برد، چنان آن را تاب داد که به پشت خودش خورد. آن را چرخاند تا نوک تیزش عمودی شد و این کار را که می‌کرد، به ذهنش رسید که برای اولین بار در زندگی تصمیم خود را شخصا می‌گیرد. و با این فکر بیل را فرود آورد. این بار هر چه در توانش بود در آن گذاشت» (همان: ۳۶۷).

در جامعه‌ای که ایدئولوژی مردسالار بر آن حاکم است، زنان تنها آلت دست هستند. در این رمان شاهد هستیم که چگونه حسینی خانواده و در پی آن جامعه را کدی را به تصویر می‌کشد که دچار هنجارگسیختگی می‌شود. این دوره اجتماعی را که دورکیم دوره هنجارگسیختگی می‌نامد که نتیجه عناصر مختلفی چون خودکشی، طلاق، جنایت، نابرابری و غیره است. در واقع، این ساختار بیمارگون جامعه است که بر اعضایش محدودیت‌های شدید و سخت را تحمیل می‌کند. همینطور، اکثر شخصیت‌ها که زنان هستند از رسیدن به خواسته‌ها و اهداف خود عاجزند. مریم در جستجوی پدر ناکام می‌ماند و لیلا در جستجوی معشوق و تحصیل. به دنبال اتفاقات ناگوار راه چاره‌ای جز ازدواج برای هر دو زن وجود ندارد. آنان بر اهداف خود و داشتن زندگی عاشقانه چشم بسته و تن به همسری رشید و زندگی تحت خشونت می‌دهند.

شخصیت‌های حسینی برخلاف تباین رفتار خود، نقطه مشترکی دارند. همه آنان قربانی نابرابری، جنگ داخلی و به دنبال آن بحران اقتصادی هستند، چیزی که وضعیت هنجارگسیختگی را در جامعه شدت می‌بخشد. رکود، بیکاری و فقر بحرانیست که پیشرفت اقتصادی جامعه را به ورطه نابودی می‌کشاند و آن را به سمت انحرافات و تکروری‌ها سوق می‌دهد. بحران کار می‌تواند تنش‌زایی کرده، باعث سرخوردگی‌ها شود و «پرخاشگری را در بطن برخی گروه‌های اجتماعی» تحریک نماید (زیما، ۱۹۸۵: ۲۰). در ادامه خواهیم دید چگونه بحران جنگ، رکود اقتصادی و اشتغال، تأثیر منفی بر زندگی شخصیت‌ها گذاشته و آنان را به سمت هنجارگسیختگی می‌برد.

۳-۳-۲- نابرابری جنسیتی: عامل هنجارگسیختگی

هزار خورشید تابان، برخلاف بادبادک‌باز که برگرفته از زندگی شخصی نویسنده است، تصویرگر رنج‌های زنان و تبعیض‌هایی است که علیه آنان در جامعه مردسالار افغانستان صورت می‌گیرد. شخصیت‌های اصلی داستان زنان هستند و موضوعاتی که در بطن ماجرا مطرح می‌شود اغلب گویای مسایل و مشکلات زنان

است. فرهنگ مردسالاری از آنان افرادی مطیع بار آورده و در هر نقشی که باشند قربانی خواسته‌های مردان هستند. اولین نمونه ازدواج مریم با نارضایتی تمام است. او که حاضر به ازدواج با مردی تقریباً همسن پدر خود نیست، چاره‌ای جز اطاعت ندارد چرا که پدر و خواستگارش هر دو راضی به این ازدواج هستند. در این داستان، نویسنده زنانی را به تصویر می‌کشد که نمی‌توانند طبق اراده و میل خود تصمیم گرفته و عمل نمایند. این بی‌ارادگی و تسلیم حتی در پیش‌پا افتاده‌ترین کارهای روزمره و زندگی آنان گویاست. برای مثال، زنان اجازه بیرون آمدن بدون برقع و یا بدون همراهی یک مرد را ندارند:

«زن‌ها توجه کنند: همیشه در خانه می‌مانید. برای زنان صحیح نیست که بی‌هدف در خیابان بگردند. اگر از خانه بیرون می‌آیید، باید یک محرم، یک خویشاوند مرد، همراهتان باشد. اگر در خیابان شما را تنها ببینند، کتک می‌خورید و به خانه فرستاده می‌شوید. تحت هیچ شرایطی نباید صورتتان نمایان باشد. وقتی از خانه بیرون می‌آیید، باید برقع بپوشید. [...] حرف نمی‌زنید مگر اینکه چیزی از شما بپرسند. [...] در ملا عام نمی‌خندید. اگر بخندید، کتک می‌خورید. [...] مدرسه رفتن برای دخترها قدغن است. همه مدارس دخترانه بی‌درنگ تعطیل می‌شود» (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۹۲).

و همین‌طور: «زن‌هاشان کمتر رنگ خیابان را دیده بودند و اگر هم به خیابان می‌آمدند با برقع و همراهی مرد بود» (همان: ۱۴۴) و یا زمانی که مریم و رشید در خیابان راه می‌روند، مریم پشت سر رشید و عقب‌تر از او راه می‌رود: «بعضی جمعه‌ها طبق عادت، مریم را به گردش در شهر می‌برد، اما همیشه به سرعت چند قدم جلوتر از او می‌رفت، بی‌آنکه حرفی بزند، یا اهمیت بدهد که مریم باید تقریباً بدود تا به پای او برسد» (همان: ۱۰۲). ناکامی عشق نوجوانی طارق و لیلا نیز نمونه دیگری از نابرابری جنسیتی است. آنان که از کودکی مثل دو دوست با هم بزرگ شده‌اند حال رفتارهای آن دو باعث ایجاد حرف و حدیث بین مردم شده است. مادر لیلا به او یادآور می‌شود که این حرف‌ها هر چند نادرست هم باشد بیشترگریبان لیلا را می‌گیرد چرا که او یک دختر است و این حرف‌ها نباید آبروی او را خدشه‌دار کند، در غیر این صورت آینده خوبی در انتظار او نخواهد بود: «موضوع تو و طارق است. او پسر است، متوجهی؟ و از این قرار آبروی او در خطر نیست. اما تو چی؟ آبروی دختر، به خصوص دختری به خوشگلی تو، چیز ظریفی است، لیلا» (همان: ۱۷۲).

نابرابری جنسیتی از خانواده شروع شده و نسل به نسل در جامعه انتقال می‌یابد. فرستادن عزیزه، دختر لیلا، به یتیم‌خانه و نگهداشتن زلما، پسرش، از نمونه‌های بارز تبعیضی است که علیه جنس مؤنث صورت می‌گیرد. رشید به دلیل مشکلات مادی و فقدان کار، تصمیم می‌گیرد جهت تأمین نیازهای عزیزه او را به یتیم‌خانه بسپارد. نه لیلا، نه مریم و نه عزیزه هیچ کدام راضی به این امر نیستند اما حرف رشید است و باید در برابر این تصمیم تسلیم شوند. رشید زلما را پیش خانواده نگه می‌دارد چرا که او پسر است و نزد وی بسیار عزیز.

در جامعه‌ای که حسینی تاروپود آن را شکل می‌دهد قانون به نفع مردان است و به تنها به دست آنان اداره می‌شود. آنها خود قانون‌گذار، مجری آن و انتقام‌گیرنده هستند. مریم و لیلا سال‌ها زیر بار رنج و محنتی که زاینده زندگی با رشید است می‌سوزند و می‌سازند اما دم نمی‌زنند و سرتسلیم فرود می‌آورند چرا که حکم، حکم مردان است. رشید به اختیار خود می‌تواند زنش، لیلا را تا حد مرگ کتک بزند و حتی او را بکشد بدون آنکه مجازاتی برایش در پی داشته باشد اما در مورد زنان این‌گونه نیست. مریم ناخواسته و برای مانع شدن از کشته شدن لیلا زیر کتک‌های رشید، او را به قتل می‌رساند. قتلی که حاصل خشم‌های فروخورده و رنج‌های درونی‌ست، قتلی که سکوت چندین ساله را فریاد می‌کند، قتلی که ریشه‌های آن به زخم‌هایی که از اولین نفرات زندگی یک زن، یعنی پدر و همسر خورده است برمی‌گردد. چنین قتلی نمود بارز انومی در جامعه است. حکم مریم اعدام است. «محاکمه مریم هفته پیش انجام شده بود. نه شورای قانونی در بین بود، نه دادگاه علنی، نه بازجویی از شاهد، نه فرجام‌خواهی. [...] کل محاکمه کمتر از پانزده دقیقه طول کشید» (همان: ۳۸۱).

جا دارد به نقشی که دین در جامعه ایفا می‌کند اشاره کنیم. طبق عقیده دورکیم، علاوه بر این که دین شیوه‌ای برای تفکر در باب واقعیت‌های اجتماعی‌ست، شیوه‌ای برای «نمایش دادن» آنها نیز است (کرایب، ۱۳۸۲: ۱۳۶). همچنین، «کارکرد دین در جامعه، یکپارچه کردن و انسجام آن است» (استونز، ۱۳۸۳، ۸۵) اما در آن جامعه مردان فرمانروایی می‌کنند و دین را نیز آلت دست خود قرار داده‌اند، و جزای کشتن یک مرد بی‌چون و چرا برابر با مرگ است بدون توجه به این که زن چندین بار طی زندگی کشته شده است. مریم در انتهای داستان با فریادهای قلبی خود و رنجی که در سینه دارد اعدام می‌شود. بی‌شک، نادیده‌گرفته شدن زنان و خواسته‌های آنان که بخش اعظمی از جامعه را تشکیل می‌دهند روند هنجارگسیختگی جامعه را سرعت می‌بخشد. همانطور که زیما خانواده را نمونه کوچکی از «جامعه‌ای ملی» می‌داند (زیما، ۱۹۸۵: ۱۶)، می‌توان گفت خانواده هنجارگسیخته مریم، نمونه کوچکیست از جامعه هنجارگسیخته افغانستان.

۳-۳-۳- خودکشی و بحران جنگ

یکی از مشهورترین آثار دورکیم کتاب خودکشی است که در پی مطالعات وی روی همبستگی اجتماعی خلق شد. بی‌شک، فردی که اقدام به خودکشی می‌کند دلیل خاصی برای انجام آن دارد اما دورکیم در پی دلایل شخصی افراد نیست، بلکه تلاش می‌کند اثبات کند که «خودکشی پدیده‌ای اجتماعی بوده و لذا دارای علتی اجتماعی‌ست» (استونز، ۱۳۸۳: ۸۱). همانطور که دورکیم اشاره می‌کند «ساختار جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم به هر صورت مسبب ساختار و محتوای تفکر ماست» (کرایب، ۱۳۸۲: ۱۴۰). در این رمان، شاهد هستیم چگونه واقعیت‌های مختلف اجتماعی، سنت‌ها و باورهای غلط موجود در جامعه افراد را به سمت خودکشی کشانده و جامعه‌ای هنجارگسیخته می‌آفریند. بخش اول کتاب مربوط به زندگی مریم و مادرش در

روستایی دورافتاده بیانگر این امر است. از طرفی مریم خواستار رفتن به شهر و زندگی در کنار پدرش است و از طرفی دیگر، مریم تنها دارایی مادرش است و نبودش زندگی را برای وی غیر ممکن می‌سازد، به طوری که چندین بار به مریم متذکر می‌شود که در صورت ترک وی، خود را خواهد کشت. مریم که آرزوهای نوجوانی را در سر می‌پروراند حرف‌های مادر را جدی نگرفته و او را ترک می‌گوید. مریم پس از طرد شدن از طرف پدر و نامادری‌ها، به هنگام برگشت دوباره نزد مادر، با صحنه به دار آویخته شده مادرش روبرو شده و یاد حرف او می‌افتد: «صدای ننه مدام در گوشش طنین می‌انداخت: اگر بروی، می‌میرم، می‌میرم» (حسینی، ۱۳۸۷: ۴۸).

برخلاف این واقعیت که ممکن است خودکشی را عملی فردی بدانیم، دورکیم آن را «واقعیتی اجتماعی» می‌داند (کرایب، ۱۳۸۲، ۷۴) که خود را از «بیرون بر ما تحمیل می‌کند و میزان بالایی از اجبار در مورد آن وجود دارد» (همان: ۶۸). وی همچنین برای توضیح علت خودکشی و اینکه چگونه هنجارگسیختگی باعث بالارفتن میزان خودکشی می‌شود به «امیال و آرزوها»ی افراد اشاره می‌کند (استونز، ۱۳۸۳: ۸۳). انسان به عنوان موجودی اجتماعی سعی در رسیدن به اهداف خود دارد و هنجار اجتماعی می‌تواند چنین خواهش‌های سیری‌ناپذیر را کنترل نماید. از این رو «زمانی که هنجار اجتماعی تضعیف شود، خواهش‌ها از امکانات مربوط به برآورده شدن و تحقق پیشی می‌گیرد و باعث نومی‌دی و ناراحتی افراد شده و آنها را مستعد خودکشی می‌کند» (همان). در این رمان، به وضوح ناامیدی افراد و دلایل آنها را برای خودکشی می‌توان دید.

حسینی با پرداختن به مسایل مربوط به جامعه جنگ‌زده افغانستان و تحت سلطه طالبان، خود را نویسنده‌ای متعهد معرفی می‌کند. او در طی روایتگری، مروری بر حوادث و رخداد‌های سیاسی افغانستان دارد و حکایت افغانستان را در یک بازه زمانی ۴۵ ساله، از زمان کودتای سال ۱۹۷۳ علیه ظاهر شاه تا افغانستان بعد از ۱۱ سپتامبر، روایت می‌کند: ورود روس‌ها، جنگ‌های مجاهدین با آنها، عقب‌نشینی نیروهای روسی، درگیری قوم و قبیله‌ای در افغانستان و رنج‌های بی‌شمار مردم این کشور، به قدرت رسیدن طالبان، حادثه ۱۱ سپتامبر و پس از آن. هزار خورشید تابان، نمونه بارزی است که جنگ و تأثیرات آن بر اعضای جامعه به خوبی در آن تصویر شده است. به عقیده دورکیم «هنجارگسیختگی بحرانی به واسطه تغییرات ناگهانی در وضعیت فردی خاص مثل طلاق یا از دست دادن همسر، یا در نهادهای اجتماعی بطور مثال جنگ و یا رونق و رکود اقتصادی به وجود می‌آید» (استونز، ۱۳۸۳: ۸۲). در این رمان می‌بینیم که جنگ علاوه بر پیامد خودکشی، در بردارنده مثال‌هایی از دگرگشتی نیز است. طالبان مردان خانواده را برای جنگ به خدمت می‌گیرند و در صورت روی برگرداندن آنان را می‌کشند. رشید قصد کشتن لیلا را دارد اما در عوض خود به دست مریم کشته می‌شود. برادران لیلا در جنگ و پدر و مادرش بر اثر حمله‌هایی که طالبان در شهر انجام می‌دهند کشته می‌شوند. گیتی، یکی از دوستان لیلا نیز به دنبال همین کشت و کشتار جان خود را از دست می‌دهد و هزاران

آرزوی دخترانه را با خود دفن می‌کند. به عقیده شزل، هنجارگسیختگی «ساختارهای اجتماعی» را بهم می‌ریزد (شزل، ۱۹۶۷: ۱۵۲) و این چنین جنگ سایه مهیب خود را بر روح و روان شخصیت‌های داستان می‌افکند و هنجارگسیختگی را در جامعه شدت می‌بخشد و باعث تنزل ساختارهای آن می‌شود.

۳-۴- نمود ادبی هنجارگسیختگی

زیما اهمیت زیادی بر تأثیر واقعیات اجتماعی بر شکل نوشتار و بر «ساختار معنایی و بیانی» متون ادبی قائل می‌شود (زیما، ۱۹۸۵: ۱۰۴). همینطور، طبق تحلیل ایوری تینیانو^۱، منتقد ساختارگرای روسی، اهمیت ارتباط زندگی اجتماعی با ادبیات در «بعد زبانی» آن است در واقع، تحقق این رابطه را باید در «زبان» جستجو کرد (تینیانو، ۱۹۶۵: ۱۳۴). حسینی بی‌شک یکی از نویسندگان صاحب‌قلم افغانستان است که با زبان ادبی خود به توصیف جامعه افغانستان معاصر پرداخته و سعی در برقراری چنین ارتباط موقعی داشته است: ارتباط بین محتوا و شکل نوشتاری داستان. از ویژگی‌های بارز زبان نوشتاری وی، سبک واقع‌گرایانه است. وی با این سبک، بحران‌ها و واقعیات اجتماعی را هنرمندانه بیان می‌کند. علاوه بر این ویژگی، می‌توان به صریح بودن واژه‌های بکار رفته اشاره نمود. حسینی جهت فضاسازی هرچه بهتر داستان، عمق‌بخشی و تأثیرگذاری بیشتر، از واژگانی استفاده می‌کند که دغدغه‌های وی را برجسته ساخته و حس کنجکاو خواننده را تحریک نماید. او، رنج‌ها، دردها، مشکلات و بیچارگی شخصیت‌ها را در لفافه احساسی ظریف می‌پیچد و آن را فریاد می‌کند.

جا دارد به نظر زیما در مورد «وجدان جمعی»^۲ نیز اشاره کنیم. او یادآور این نکته می‌شود که چالش‌های ادبی و نوشتاری در سطح فردی بیان نمی‌شود بلکه از دل «وجدان جمعی» برمی‌آید (زیما، ۱۹۸۵: ۱۸). با توجه به این امر می‌توان گفت بحران اجتماعی که در پی جنگ به وجود می‌آید، وجدان اجتماعی را تضعیف می‌کند و هنجارها و ارزش‌ها اعتبار خود را از دست می‌دهند. هزار خورشید تابان نمونه‌ی بارزی از این چالش ادبی است که در واقع وجدان جمعی جامعه افغانستان را هنرمندانه تصویر می‌کند. حسینی زندگی افرادی را روایت می‌کند که در جایگاه درست اجتماعی قرار نگرفته‌اند. برای مثال، او نظامیان را بیشتر به صورت جوانانی ترسیم می‌کند که تنزل یافتن ارزش‌های اجتماعی و شرایط نامناسب جامعه، آنها را نیز وادار به اعمال و رفتارهایی می‌کند که در تضاد با اقتضای سنی‌شان است:

«این سه تا مرد در واقع پسر بچه‌هایی بودند با صورت‌های جوان آفتاب‌زده. مریم که از جلو در خانه طارق می‌گذشت آنها را می‌دید که همیشه با لباس نظامی جلو در خانه طارق چمباتمه زده‌اند و

1. Iouri Tynianov (1894-1943)

2. La conscience collective.

سیگارکشان ورق بازی می کنند و کلاشینکف هاشان به دیوار تکیه داده شده است. [...] او لبخند می زد و به عنوان سلام سری می جنباند. وقتی این کار را می کرد، نخوت ظاهری اش پس می رفت و مریم نشانه ای از فروتنی را می دید که هنوز به فساد کشیده نشده است» (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۱۳).

این داستان، نمونه ایست از فریاد خشم، نفرت و نومیدی. و این فریاد تحت نوشتار واقع گرایانه حسینی، در بطن جملات تأثیرگذار و گاه کوتاه، دیالوگ های بسیار بین شخصیت ها و واژه هایی که رنج را تصویر می کند شکل می گیرد:

«صدای کتک زدن از طبقه پایین به گوش رسید. صداهایی که لیلا می شنید، از نظرش دعوای مرتب خانوادگی بود. نه فحش و فضیحتی بود و نه جیغ و دادی، نه فریادهای شگفت زده، فقط کار کتک زنی و کتک خوری منظم بود، گریپ گریپ چیز محکمی که بارها به گوشت تن می خورد، چیزی، کسی که با ضربتی به دیوار می خورد و لباسی که جر می خورد» (همان: ۲۸۲).

زیما اعتقاد دارد «متن ادبی، نه تصویری از جامعه و نه تصویری از گفتمان نظریست، بلکه وظیفه آن تبدیل چالش ها و واقعیات اجتماعی به گفتمان و نمود زبانیست» (زیما، ۱۹۸۵: ۱۰۵). باتوجه به این امر و تحلیل سبک نوشتاری هزار خورشید تابان، می توان گفت حسینی به خوبی توانسته بحران سیاسی - اجتماعی، جنگ، زن ستیزی، هنجارگسیختگی جامعه و درد و رنج های زنانه را واقع گرایانه و از دیدگاهی مردانه به تصویر بکشد و اثر توانمندی را خلق کند که بیانگر آلام عمیق جامعه کنونی افغانستان باشد.

۴- نتیجه گیری

در رمان هزار خورشید تابان، حسینی واقعیات اجتماعی و بحران سیاسی جامعه جنگ زده افغانستان را به طرز تأثیرگذار به تصویر می کشد. شروع داستان با معصومیتی دخترانه، بلندپروازی ها و آرزوهای نوجوانی شکل می گیرد و در گذر زمان و از خلال حوادث گوناگون با پایان زندگی زنانه مریم، شخصیت اصلی داستان پیوند می خورد. حسینی با قلمی واقع گرایانه، رنج های درونی زنان را که زاینده تبعیض هایست که فرهنگ مردسالاری بر آنان اعمال می کند در لفافه واژه های پراحساس بیان می کند. در واقع، حسینی تلاش دارد صدای زنان و دغدغه های آنان در جامعه ای که به شدت جنسیت زده است، شنیده شود. تاروپود داستان را بحران هایی همچون جنگ داخلی و سیاسی، رکود اقتصادی، فقر و بیکاری، نابرابری جنسیتی شکل می دهد که تأثیر منفی هریک از آنها، شخصیت ها را به سمت واکنش های نابهنجار مثل خودکشی و قتل سوق می دهد. نویسنده توانسته است با توسل به قدرت ادبی خویش و با زبانی رسا، ساختار رمان را به خوبی پرورش دهد و حوادث را هوشمندانه برای تأثیرگذاری عمیق تر کنار هم بچیند. او در واقع، اساس کار خود را مبارزه با بیماری های اجتماعی و فرهنگی جامعه زنان قرار داده است و فقر فرهنگی، بی عدالتی های اجتماعی و ناآگاهی انسان ها

از حقوق خود را بدتر از جنگ می‌داند. در این مقاله، با تکیه بر نظریه‌های جامعه‌شناسانی همچون دورکیم، گویو و شزل شاهد هستیم چگونه نویسنده رابطه بین زندگی افراد و بحران‌های اجتماعی را به بهترین شکل بیان می‌کند و به دنبال آن آنومی یا همان هنجارگسیختگی در جامعه را از خلال اعمال و تصمیم‌های شخصیت‌ها به نمایش می‌گذارد. اگرچه حسینی نظریه پرداز اجتماعی نیست، اما اغلب آثارش حقایق بسیاری را از جامعه کنونی کشورش برای خوانندگان آشکار می‌سازد. جامعه‌ای که در آن قواعد و هنجارها شکسته شده، ارزش‌ها تزلزل یافته و به دنبال آن، پدیده هنجارگسیختگی، در طول دوره‌ای از تغییرات سیاسی - اجتماعی، کارکرد جامعه را تضعیف نموده است. فضای آفریده شده، چنینس حوادث و زبان شخصیت‌ها در رمان هزار خورشید تابان، نشان‌دهنده مهارت نویسنده در نقد اوضاع اجتماعی مخصوصاً وضعیت دشوار زنان است. او به خوبی توانسته سکوت زنان افغانی را با خلق اثری ادبی و جامعه‌گرا فریاد کند. هزار خورشید تابان، رمانی است تأمل برانگیز، تکان‌دهنده، راستین و آینه‌ایست از جامعه هنجارگسیخته افغانستان و از زندگی محنت‌بار زنان که طبق رویکرد زیما، حسینی به آن نمود زبانی و ادبی داده است. اگرچه هم در شرق و هم در غرب بسیاری از نویسندگان مردی که در بطن داستان‌هایشان، رنج زنان و ظلم و جور را که بر آنان روا داشته می‌شود قلم زده‌اند اما باید گفت آنچه از حسینی نویسنده‌ای توانمند و از این رمان کتابی موفق می‌سازد علاوه بر تصویر کردن واقعیات اجتماعی با سبکی واقع‌گرایانه و نثری شیوا، بیان تأثیرگذار آلام زنانه از زبان و دیدگاهی مردانه است چرا که حسینی از دل جامعه بسته افغانستان برآمده، خود نابسامانی‌های کشورش را زندگی و تجربه کرده و حال با زبانی بی‌پروا و از طریق خلق آثار ادبی به مبارزه با ناهنجاریهای اجتماعی موجود در وطنش می‌پردازد. وی را می‌توان نماد معاصر ادبیات دیاسپورا (ادبیات دور از وطن) نامید، زیرا که به خاطر شرایط حاکم بر افغانستان، وی فرار از کشورش را بر ماندن ترجیح داده و حال با اقامت در کشوری بیگانه دست به خلق چنین آثار ارزشمندی می‌زند، اتفاقی که بی‌شک، با حضور در خود افغانستان و با حکومت سختگیرانه طالبان میسر نمی‌نماید.

کتابنامه

- استونز، راب (۱۳۸۳). متفکران بزرگ جامعه شناسی. ترجمه مهرداد میردامادی (چاپ سوم). تهران: نشر مرکز.
- حسینی، خالد (۱۳۸۶). هزار خورشید تابان. ترجمه مهدی غبرایی. (چاپ ششم). تهران: نشر ثالث.
- زرافا، میشل (۱۳۶۸). جامعه‌شناسی ادبیات داستانی (رمان و واقعیت اجتماعی). ترجمه نسرین پروینی. تهران: نشر فروغی.
- زینی‌وند، تورج (۱۳۸۲). ادبیات تطبیقی از پژوهش‌های تاریخی-فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره پنجم، شماره ۳، صص ۲۱-۳۵.
- عسگری حسنگلو، عسگر (۱۳۸۶-۸۷). سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات. نشریه ادب‌پژوهی، شماره چهارم، صص ۴۳-۶۴.

- عبدی، صلاح‌الدین (۱۳۹۱). رویکردی جامعه‌شناختی بر آثار طاهر وطار مطالعه مورد پژوهانه رمان زلزله بر اساس الگوی لوسین گلدمن. مجله لسان مبین، شماره هفتم، صص ۲۰۶-۲۳۶.
- غلام، محمد (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی. مجله زبان و ادبیات فارسی، شماره چهل و پنج و چهل و شش، صص ۱۲۹-۱۷۳.
- کرایب، یان (۱۳۸۲). نظریه اجتماعی کلاسیک، مقدمه‌ای بر اندیشه مارکس، وبر، دورکیم، زیمل. ترجمه شهناز مسمی پرست. تهران: انتشارات آگاه.
- نوروزی، زینب (۱۳۹۳). تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در رمان بادبادک‌باز. متن پژوهی ادبی، سال ۱۸، شماره ۶۰، تابستان. صص ۱۴۵-۱۷۳.
- ولک، رنه و استین وارن (۱۳۹۰). نظریه ادبیات. ترجمه ضیا موحد و پرویز مهاجر (چاپ سوم). تهران: انتشارات نیلوفر.
- Carrier, A (2009). *La notion d'anomie, généalogie d'un concept sociologique*, mémoire présenté à l'université Laval. Québec: Presses Universitaires de Laval.
- Chazel, F (1967). *Considérations sur la nature de l'anomie*, Paris: Revue française de sociologie.
- Durkheim, É (1960). *De la division du travail social*. Paris: PUF.
- (1897). *Le suicide*. Paris: PUF.
- Guyau, J-M (1885). *Esquisse d'une morale sans obligation, ni sanction*. Paris: Fayard.
- Zima, P-V (1985). *Manuel de sociocritique*. Paris: Harmattan.
- (2009). *La sociologie du texte comme théorie de la littérature et métathéorie scientifique*. Paris: In. Texte, revue de critique et de théorie littéraire.